

خامنه ای و نابودی اسرائیل

این مقاله در بوستون ریویو اول نوامبر 2013 منتشر شده است

طرح مسأله:

نتانیا هو دائماً این مدعا را تکرار می کند که رهبران ایران به دنبال نابودی اسرائیل هستند. او با این مدعا نه تنها به "ایران هراسی" دامن زده و "شدیدترین تحریم های طول تاریخ" را علیه ایران به تصویب رسانده، بلکه دائماً ایران را به حمله نظامی تهدید کرده و می کند. در سخنرانی مجمع عمومی سازمان ملل 70 بار واژه های "ایران" و "ایرانی" و 25 بار "روحانی" را به کار برد، تهدید حمله نظامی "به تنهایی" به ایران را تکرار کرد، و افزود که جمهوری اسلامی "بارها عهد کرده ما را از نقشه جهان محو خواهد کرد". او حق استفاده صلح آمیز ایران از انرژی هسته ای- مطابق قوانین آژانس بین المللی انرژی هسته ای- را به رسمیت نمی شناسد. مدعای دیگر نتانیا هو این است که ایران به دنبال هولوکاستی دیگر است.

مسأله این است: آیا مدعای او درباره "عهد ایران برای نابودی اسرائیل" صادق است؟ به تعبیر دیگر، آیا رهبری جمهوری اسلامی به دنبال نابودی اسرائیل به وسیله ایران است؟ اساساً "نابودی اسرائیل" در سخنان رهبری جمهوری اسلامی چه معنایی دارد؟ نابودی یهودیان ساکن اسرائیل و بازتولید هولوکاستی دیگر؟ قتل عام شهروندان اسرائیل؟ محو دولتی به نام اسرائیل و جایگزین کردن دولت فلسطین به جای آن؟

مطابق اصل یکصد و دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی "تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران" با رهبری است. در عمل، حتی مذاکره و عدم مذاکره با آمریکا را هم مصداقی از این اصل به شمار آورده و آیت الله خامنه ای پس از سال ها مخالفت، به حسن روحانی "اختیار تام" داد تا با او باما به مذاکره بپردازد، چه رسد به تعیین سیاست جمهوری اسلامی نسبت به اسرائیل که بدون تردید از اختیارات مسلم او به شمار می رود. پس برای درکی واقعی از مسأله، و رسیدن به حقیقت، چاره ای جز رجوع به آرای آیت الله خامنه ای در این زمینه وجود ندارد.

نمی توان مدعی شد که خامنه ای از روز اول- خصوصاً در دوران آیت الله خمینی- درباره معنای نابودی اسرائیل و راه های رسیدن بدان تصور واحدی داشته است. آیت الله خمینی این مدعا را به معانی متفاوتی به کار برده بود. اما دوران رهبری خامنه ای با دوران رهبری خمینی از جهات عدیده ای تفاوت دارد. جنگ متجاوزانه عراق به ایران در سال 67 پایان یافت، نیروهای خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی(خصوصاً گروه هایی که به روش های تروریستی توسل می جستند و در کنار صدام حسین با ایران می جنگیدند) در همان دوران کاملاً سرکوب شدند، انقلاب ارتباطات دهه 90 میلادی جهان را واقعاً به دهکده کوچک مک لوهان تبدیل کرد و هر حادثه ای در هر نقطه زمین در عرض چند دقیقه جهانی می شد، ایده های حقوق بشر و دموکراسی آن چنان سیطره یافتند که حتی دیکتاتورها هم دیگر نه تنها نمی توانستند آنها را انکار کنند، بلکه مجبور شدند حکومت خود را دموکراتیک و ملتزم به حقوق بشر بنامند. خامنه ای نیز مدعی شد که اسلام به حقوق بشر بیش از غربیان اهمیت داده و می دهد و "مردم سالاری دینی" برتر از

"لیبرال دموکراسی" غربیان است. در چنین سیاق/متنی بود که "نابودی اسرائیل" را هم در چارچوب دفاع از حقوق بشر و به زبانی کاملاً دموکراتیک مطرح ساخت. این تغییر سرمشق کاملاً قابل تبیین است.

آیت الله خامنه ای و نابودی اسرائیل

بدون شک آیت الله خامنه ای به دنبال "نابودی دولت اسرائیل" است. شواهد این مدعا، از آغاز رهبری او تاکنون، به قرار زیر است:

الف- در 1369/9/13 از اجماع تمامی فقهای مسلمان پیرامون جهاد دفاعی در برابر تجاوز خارجی و اشغال سرزمین های مسلمین سخن گفته و می افزاید:

"در مسأله‌ی فلسطین، آنچه که هدف است، استنقاذ فلسطین است؛ یعنی محو دولت اسرائیل. فرقی بین سرزمینهای قبل از سال ۶۷ و بعد از آن نیست. هر يك وجب از خاک فلسطین، يك وجب از خانه‌ی مسلمین است. هر حاکمیتی غیر از حاکمیت مردم فلسطین و حاکمیت مسلمین بر کشور فلسطین، حاکمیت غاصب است. حرف، همانی است که امام راحل عظیم الشان فرمود: "اسرائیل بایستی محو بشود". یهودیهای فلسطین، اگر دولت اسلامی را قبول می‌کنند، در آنجا زندگی کنند. بحث، بحث یهودی‌ستیزی نیست. مسأله، مسأله‌ی غصب خانه‌ی مسلمین است. رؤسا و زعمای مسلمین، اگر تحت تأثیر قدرتهای جهانی قرار نداشتند، می‌توانستند این مهم را انجام بدهند؛ ولی متأسفانه نکردند".

ب- در 1370/5/28 گفت:

"حل مسأله‌ی فلسطین به این است که دولت غاصب متلاشی بشود و از بین برود؛ صاحبان سرزمین بیابند و در آنجا حکومت تشکیل بدهند؛ و مسلمان و مسیحی و یهودی و هرچه هستند، با هم زندگی کنند... نظر ما نسبت به مسایل فلسطین روشن و واضح است. ما راحل فلسطین را نابودی رژیم اسرائیل می‌دانیم. چهل سال گذشته است؛ اگر چهل سال دیگر هم بگذرد، عاقبت دولت اسرائیل نابودشدنی است و باید نابود بشود".

پ- در 1370/6/3 خطاب به رهبران حزب الله لبنان گفت:

"آمریکا نمی‌تواند مسأله فلسطین را بنفع خود حل کند. مسأله فلسطین مانند استخوانی در گلوی آنها گیر خواهد کرد و انشاءالله با محو و نابودی اسرائیل حل خواهد شد".

ت- بعد از حمله یک یهودی راست افراطی به مسجدی در شهر الخلیل و کشته شدن 29 فلسطینی و زخمی شدن تعداد زیادی، در 1372/12/13 گفت که این نقض شدید حقوق بشر باید محکوم شود، اما آمریکا و دیگران از "این غده سرطانی که در دل ملت‌های اسلامی به وجود آمده است" حمایت می‌کنند.

ث- در 1373/4/29 گفت که اسرائیل از آغاز یک "دولت تروریستی" بوده است. این "غده سرطانی" همیشه کارش را با تجاوز و اشغال و ترور پیش برده است.

ج- در نماز جمعه 1373/11/14 [گفت](#) که دفاع ایران از مبارزات ضد اشغالگری فلسطینیان را "حمایت از تروریسم" قلمداد می کنند. اما در واقع فلسطینیان می پرسند:

"چرا شما اسرائیل غاصب، صهیونیستهای بی وطن و دولت جعلی غلط اسرائیل را آوردید و بر لبنان و فلسطین مسلط کردید؟" این موضوع، به ایران چه ربطی دارد؟! آیا اگر عده ای از میهنشان دفاع کنند، به معنی تروریسم است و این به اصطلاح تروریسم را ایران صادر کرده است؟! "

چ- خامنه ای در 1380/2/4 [گفت](#):

"یقین بدانید که اگر همه امکانات جهان اسلام و حتی بخشی از آن در این مسیر [انتفاضه] به کار گرفته شود، ما شاهد زوال و نابودی رژیم صهیونیستی خواهیم بود".

ح- در 1380/11/11 [گفت](#) که پایداری "غده سرطانی صهیونیسم" از ابتدا تاکنون، معلول حمایت های دولت های بزرگ- خصوصاً آمریکا- است. آنان اسرائیل را ساختند تا علیه کشورهای اسلامی از آن استفاده کنند.

خ- در نماز جمعه 1390/11/14 [گفت](#):

"ما در قضایای ضدیت با اسرائیل دخالت کردیم؛ نتیجه اش هم پیروزی جنگ سی و سه روزه و پیروزی جنگ بیست و دو روزه بود. بعد از این هم هر جا هر ملتی، هر گروهی با رژیم صهیونیستی مبارزه کند، مقابله کند، ما پشت سرش هستیم و کمکش می کنیم و هیچ ابائی هم از گفتن این حرف نداریم... اسرائیل رفتنی است، نباید بماند و نخواهد ماند".

د- در 1392/6/14 در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، از ایستادگی و صراحت آیت الله خمینی سخن گفت و برای تأیید مدعای خود به چند نمونه اشاره کرد و سپس [افزود](#):

"امام بزرگوار همان کسی است که در مورد مسئله رژیم صهیونیستی از هیچ کس تقیه نکرد؛ این که رژیم صهیونیستی يك غده سرطانی است و باید از بین برود، این حرف امام است".

شواهد و قرائن این مدعا را تأیید می کنند که خامنه ای به دنبال "نابودی دولت اسرائیل" است. اما این مدعایی کلی و بسیار مبهم است. چاره ای جز "ایضاح مفهومی" وجود ندارد.

یکم- خامنه ای به هیچ وجه "یهودستیز" نبوده و نیست. هرگز از نابودی یهودیان و دین شان سخن نگفته است. اگرچه دین اسلام را دین حق به شمار می آورد، اما دین "یهودیت اصلی" و "مسیحیت اصلی" را هم وحی خداوند و برحق به شمار می آورد. در مورد یهودیان ایران هم در 1379/4/19 خطاب به سران جمهوری اسلامی [گفت](#):

"ما در داخل کشورمان خوشبختانه از همزیستی ادیان گوناگون برخورداریم؛ یهودیان، مسیحیان، زردشتیان؛ اینها هم در کنار مسلمانان و در ظلّ نظام اسلامی زندگی می کنند؛ با ما همکاری و همزیستی دارند و نقش ایفا می کنند. البته وظیفه هم دارند؛ دولت اسلامی هم نسبت به آنها به عنوان شهروندان ایرانی

دارای وظایفی است که این وظایف را باید انجام دهد و انجام هم می‌دهد. ما هیچ گله‌ای از شهروندان اقلیتهای مذهبی خودمان نداریم".

در 1392/3/17 هم به سفرای کشورهای اسلامی در ایران می‌گوید که اسرائیلی‌ها همیشه مبارزه با اشغالگری را "یهودستیزی" قلمداد کرده‌اند، در حالی که این یهودستیزی نبود و نیست:

"در کشورهای اسلامی، یهودی‌ها هم مثل دیگر ادیان - یهودی، مسیحی، مسلمان - در کنار همدیگر زندگی می‌کنند. امروز در کشور ما یهودی هست، مسیحی هست، مسلمان هست، بعضی از ادیان دیگر حضور دارند و در زیر سایه‌ی امنیت اسلام، همه باهم زندگی می‌کنند. بحث یهودی‌ستیزی نیست، بحث مقابله‌ی با صهیونیسم غاصب متجاوزِ ظالم قسی‌القلب است؛ این را بدروغ تحریف می‌کردند، می‌گفتند یهودی‌ستیزی؛ اما امروز خود غربی‌ها مبتلا به اسلام‌ستیزی و مسلمان‌ستیزی هستند. در دنیای غرب شما مشاهده کنید؛ امواج مسلمان‌ستیزی را تحریک می‌کنند، از آنها حمایت می‌کنند، از اهانت‌کنندگان به اسلام و پیامبر اعظم پشتیبانی می‌کنند - این اسلام‌ستیزی است".

نماینده یهودی پارلمان ایران که به همراه حسن روحانی به نیویورک رفت، به واشنگتن پست گفته است ما در ایران مستأجر نیستیم، بلکه 3 قرن است که در ایرانی زندگی کرده و در حال حاضر یهودیان ۶۰ کنست فعال در سرتاسر ایران دارند که بیش از ۱۰ کنست آن در تهران قرار دارد.

دوم- خامنه‌ای هرگز از نابودی "اسرائیل" یا "دولت اسرائیل" توسط ایران سخن نگفته است، این مدعی نتانیاهو کاذب است. حتی به صراحت گفته است که منظورش از نابودی دولت اسرائیل، نابودی آن توسط ارتش‌های کشورهای اسلامی نیست.

سوم- مردم ساکن اسرائیل را به دلیل اشغال سرزمین‌های فلسطینیان دوست مردم ایران به شمار نمی‌آورد. در نماز جمعه 1387/6/30 گفت دوستی با "مردم اسرائیل"، غیر منطقی و غلط است، برای این که آنان خانه و مزرعه دیگران را غصب کرده‌اند. پس مسأله عدم دوستی ناشی از اشغالگری است، نه یهودی بودن آنان:

"نه، ما با یهودی‌ها هیچ مشکلی نداریم، با مسیحی‌ها هیچ مشکلی نداریم، با اصحاب ادیان در دنیا هیچ مشکلی نداریم؛ اما با غاصبان سرزمین فلسطین چرا؛ مشکل داریم. غاصب هم فقط رژیم صهیونیستی نیست. این موضع نظام است، این موضع انقلاب است، موضع مردم است... این با کشورهای دیگر فرق می‌کند که مردمش روی سرزمین غصبی‌ای ننشستند. شهرکهای یهودی‌نشین، امروز به وسیله‌ی همین مردمی که گفته می‌شود مردم اسرائیل هستند و به وسیله‌ی همین‌ها پر شده؛ همین‌ها هستند که دولت جعلی صهیونیست، اینها را مسلح کرده است علیه مردم مسلمان فلسطینی، که فلسطینی‌ها جرأت نکنند نزدیک این شهرکها بشوند".

چهارم- دولت اسرائیل همیشه ایران را تهدید به حمله نظامی پیش‌گیرانه کرده و می‌کند. خامنه‌ای همیشه گفته است که اگر اسرائیل به ایران تجاوز کند، در موضع دفاعی، پاسخی کوبنده وارد خواهد آورد. در سال 2012 و 2013 که تهدیدهای اسرائیل به حمله نظامی به ایران اوج گرفت، در 1392/1/1 گفت:

"سردمداران رژیم صهیونیستی، ما را تهدید به حمله‌ی نظامی می‌کنند؛ اما به‌نظرم خودشان هم می‌دانند، و اگر نمی‌دانند، بدانند که اگر غلطی از آنها سر بزند، جمهوری اسلامی تل‌آویو و حیفا را با خاک یکسان خواهد کرد".

در 92/7/13 هم [گفت](#):

"ما تهدیدهای مکرر و مضمزکننده‌ی دشمنان ملت ایران را میشنویم؛ پاسخ ما به هرگونه شرارتی علیه ملت ایران، پاسخی جدی و سخت خواهد بود؛ این را همه‌ی کسانی که عادت کرده‌اند ملت ایران را با زبان، تهدید کنند، باید مطلع باشند و بدانند".

او هیچ‌گاه از تهاجم نظامی پیش‌گیرانه به اسرائیل توسط ایران سخن نگفته است، تمامی سخنان او در این زمینه "دفاعی" است در برابر تجاوز نظامی احتمالی دولت اسرائیل به ایران.

پنجم- نظریه خامنه‌ای درباره روابط آمریکا و اسرائیل، برخلاف نظر نوام چامسکی، به نظر جان میرشایمر و استفن والت در مقاله "لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا" نزدیک‌تر بوده و حتی نظریه آن دو را از سیاست خارجی به سیاست داخلی آمریکا هم بسط می‌دهد. در 92/7/13 [گفته است](#) که دولت آمریکا:

"دولتی سخت در پنجه‌ی تصرف و اقتدار شبکه‌ی صهیونیسم بین‌المللی - که به‌خاطر رعایت خواسته‌ها و منافع نامشروع شبکه‌ی صهیونیستی بین‌المللی مجبورند با رژیم غاصب و جعلی اشغال‌کننده‌ی فلسطین مماشات کنند، در مقابل او نرمش نشان بدهند؛ اسمش را می‌گذارند منافع آمریکا، در حالی که بکلی منافع ملی آمریکا با آنچه امروز اینها در حمایت از [آن] رژیم جعلی انجام می‌دهند، منافات دارد؛ از همه‌ی دنیا دولت ایالات متحده‌ی آمریکا باج می‌گیرد و به رژیم جعلی صهیونیستی باج می‌دهد؛ این حقایق را ما داریم مشاهده می‌کنیم".

طرح عملی خامنه‌ای برای نابودی اسرائیل

دولت نهادی است که حداقل دارای مرز و جمعیت است. یعنی قلمرو و ساکنان. اما دولت اسرائیل فاقد این دو مشخصه است. این دولت براساس قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال 1947 به وجود آمد. مطابق قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل - که براساس آن دولت اسرائیل به رسمیت شناخته شد- 45 درصد فلسطین به فلسطینیان تعلق دارد، 54 درصد فلسطین به اسرائیل واگذار می‌شود و یک درصد باقی مانده به عنوان منطقه بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود. دولت اسرائیل فقط بخش حق موجودیت این قطعنامه را پذیرفته و به مرور زمان، در عمل، تقسیم سرزمین آن را به کلی رد کرده است.

دولت اسرائیل میزان زمین‌های در اختیار فلسطینیان را با جنگ ۱۹۶۷ به 22 درصد کاهش داد. قطعنامه 465 شورای امنیت سازمان ملل نه تنها دوبار از "اراضی فلسطینی و یا عرب اشغال شده از سال 1967" سخن گفته است، بلکه شهرک‌سازی دولت اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی- از جمله بیت المقدس- را

"**نقض معاهده چهارم ژنو**" به شمار آورده است. حتی **وزارت امور خارجه بریتانیا** گفته است که نقض معاهده چهارم ژنو توسط اسرائیل "جنایت جنگی" به شمار می رود.

دولت اسرائیل، پس از مذاکرات اسلو، دست به اقداماتی زده است که طرح صلح 4 جانبه را به فراموشی بسپارد. با شهرک سازی 600 هزارتن را در سرزمین های اشغالی ساکن کرده اند تا طرح دو دولت را منتفی سازند.

پرسش اساسی این است: با حدود 4 میلیون فلسطینی ساکن نواره غزه، کرانه ی باختری و...چه باید کرد؟ اگر اسرائیل طرح دو دولت را نمی پذیرد، معنایش این است که از نظر اسرائیل یک دولت بیشتر نمی تواند وجود داشته باشد. با این که 46 سال از 67 گذشته است، اما این 4 میلیون، همچنان شهروند به شمار نمی روند و فاقد حقوق شهروندی هستند. حق رأی ندارند، حق پاسپورت ندارند، حقوق مالکیت و حق تحرک شامل حال آنان نمی شود. در مناطقی هم که ساکن هستند، زندگی انسانی نداشته و تحت رژیم آپارتاید- به تعبیر جیمی کارتر در کتاب **فلسطین صلح نه آپارتاید** - به سر می برند. آیا این 4 میلیون شهروند اسرائیل به شمار می روند یا هیچ کشوری نباید داشته باشند و باید نابود شوند؟ دولت اسرائیل تاکنون هیچ مرزی (مرزهای قطعنامه 181 مجمع عمومی سازمان ملل؛ مرزهای 1967، مرزهای فعلی؟) را به عنوان مرزهای ملی خود تعیین نکرده است.

استراتژی اسرائیل برای عدم تشکیل دولت مستقل فلسطینی دو گانه است. اول- گذشت زمان، تغییر نسلی، مرگ تمامی نسل های اولیه فلسطینی و فراموش شدن آرمان تشکیل دولت مستقل فلسطینی. دوم- اسرائیل با دامن زدن به "ایران هراسی" توجه را از فلسطین به ایران دور کرده و طرح دو دولت را رد می کند. در خصوص عدم پذیرش دولت فلسطینی، به عنوان نمونه، مقاله 14 سپتامبر 2013 نیویورک تایمز تحت عنوان "**تصور موهوم راه حل دو کشور**"، تشکیل دو دولت را سودایی به تاریخ پیوسته به شمار می آورد. از سوی دیگر، مطابق **نظرسنجی اول ژانویه 2013**، 83 درصد مردم اسرائیل گفته اند که بازگشت به مرزهای 1967 برای اسرائیل صلح به ارمغان نمی آورد.

دنی دنون- معاون وزیر دفاع اسرائیل- نیز در 30 اکتبر 2013، ضمن رد خواست اوپاما که مذاکرات صلح اسرائیل با فلسطینیان تا ماه مه 2014 به نتایج روشن دست یافته و پایان یابد، گفت که اگر می توانست همین امروز با اوپاما صحبت کند به او می گفت: "بیایید در تقویم تغییر ایجاد کنیم. من می گویم بیایید تا مه 2014 به تهدیدی که از سوی ایران وجود دارد خاتمه دهیم و بعد به سر میز مذاکره با فلسطین برویم". خطر ایران است و: "در صورت شکست مذاکرات غرب با تهران، اسرائیل به صورت یکجانبه به ایران حمله خواهد کرد". "اسرائیل فاقد مرزهای مشخص" این چنین تعقیب می شود.

آیت الله خامنه ای هم- مانند دولت اسرائیل- مرزهای قطعنامه 181 مجمع عمومی سازمان ملل، مرزهای 1967 و وضعیت فعلی را نمی پذیرد(از جمله در نماز جمعه 10/10/1387). او کل سرزمین ها را اشغالی به شمار آورده و خواستار نابودی دولت اسرائیل است. در همین نماز جمعه ضمن ارائه گزارشی تاریخی از اشغال سرزمین های فلسطینی، **می گوید** که در جوانی شیفته ژان پل سارتر و فیلسوفانی چون او (**برتراندر راسل**) بوده است. اما صهیونیستها او را هم فریب دادند تا آنجا که در کتابی نوشت: "مردمی

بی سرزمین، سرزمینی بی مردم". در نقد سارتر می گوید که ملت فلسطین ساکن آن سرزمین ها بود. برای تأیید مدعای خود به محققان غربی استناد می کند که گفته اند:

"در سرتاسر سرزمین فلسطین، مزارع گندم مثل دریای سبزی بود که تا چشم کار می کرد، دیده می شد. سرزمین بی مردم یعنی چه؟! در دنیا این طور وانمود کردند که فلسطین يك جای متروکه مخروبه بدبختی بود؛ ما آمدیم این جا را آباد کردیم! دروغ به افکار عمومی".

بدین ترتیب، پرسش مهم است است: راه حل او برای تأسیس دولت فلسطین در تمامی سرزمین های اشغالی چیست؟ شواهد زیر تصویری روشن از طرح او ارائه می کنند:

الف- استدلال او بر مبنای منطق ضد اشغالگری و ستمگری است. در 1372/11/29 [می گوید](#)، با جمع کردن افرادی با ملیت های روسی، انگلیسی، آمریکایی، آفریقایی، آسیایی و... سرزمین های فلسطینیان را اشغال کرده و آنان را با خشن ترین وضع ممکن سرکوب کرده و دولت اسرائیل را تشکیل داده اند. سپس می پرسد: آیا مبارزه با اشغال خانه، ستمگری اشغالگران و دفاع از احیای حق ملیت، عادلانه نیست؟ تغییر نام سرزمین فلسطین به اسرائیل برخلاف عدالت و انصاف بوده است. صلح در منطقه هم محصول بازپس دادن خانه فلسطینیان به آنان است:

"فلسطین متعلق به فلسطینیهاست. اگر مردم سرزمین فلسطین در داخل فلسطین - یعنی در همه ی فلسطین، بدون تجزیه - دولتی تشکیل بدهند، صلح خواهد شد. اگر شما راست می گوید، و اگر توطئه یی علیه ملت فلسطین و ملت های اسلامی و علیه اسلام در نظر ندارید، راه حل این است".

ب- در 1370/2/28 هنوز راه حل خود را به صورتی مبهم- بدون ذکر شیوه عملی کردن- دنبال کرده و [می گوید](#):

"اعلام راه حلّ مشخص جمهوری اسلامی درباره ی مسأله ی فلسطین، که عبارت است از انحلال رژیم غاصب صهیونیستی و تشکیل دولت فلسطینی، متشکل از خود فلسطینیان و همزیستی مسلمانان و مسیحیان و یهودیان در فلسطین".

پ- آن چه در دوران آغازین رهبری اش گفته است، در 1379/7/29 معنای روشنی می یابد. در این زمان برای اولین بار راه حل برگزاری رفراندوم را مطرح می سازد. [می گوید](#):

"من به کسانی که مسأله خاورمیانه را يك مسأله بحرانی دنیا می دانند و می گویند بایستی سعی کنیم بحران خاورمیانه مهار شود، می گویم تنها راه مهار کردن یا از بین بردن بحران خاورمیانه این است که ریشه بحران خشك شود. ریشه بحران چیست؟ رژیم تحمیلی صهیونیستی در منطقه. تا وقتی که ریشه ی بحران هست، بحران هم هست. راه حل این است که آوارگان فلسطینی از لبنان و هر نقطه دیگری که هستند، به فلسطین برگردند. این چند میلیون فلسطینی ای که در بیرون فلسطین زندگی می کنند، به فلسطین برگردند. مردم اصلی فلسطین - چه مسلمان، چه مسیحی، چه یهودی - رفراندوم کنند و تصمیم بگیرند که چه رژیمی بر کشورشان حاکم باشد. اکثریت قاطع مسلمانند؛ تعدادی هم یهودی و مسیحی اند که اینها ساکنان اصلی

سرزمین فلسطین‌اند و پدران‌شان در این جا زندگی کرده‌اند. نظامی را که مطلوب این جمعیت است، سر کار بیاورند؛ بعد آن نظام تصمیم بگیرد با کسانی که در طول این چهل سال، چهل و پنج سال و پنجاه سال به فلسطین آمده‌اند، چه کار کند. نگه‌شان دارد، برشان گرداند، در نقطه خاصی اسکان داده شوند؛ این دیگر با آن نظام حاکم بر فلسطین است؛ این راه حلّ بحران است. تا وقتی این راه حلّ اجرا نشود، هیچ راه حل دیگری کارایی نخواهد داشت".

ت- در 1381/1/16 دوباره راه حل رفراندوم را به عنوان "راه حل منطقی" مطرح می‌سازد. می‌گوید:

"راه حلّ نظرخواهی از خود مردم فلسطین؛ همه کسانی که از فلسطین آواره شده‌اند؛ البته آنهایی که مایلند به سرزمین فلسطین و به خانه خودشان برگردند. این يك امر منطقی است. این کسانی که در لبنان و در اردن و در کویت و در مصر و در بقیه کشورهای عربی سرگردانند، به کشور و به خانه خودشان فلسطین برگردند - آنهایی که مایلند؛ نمی‌گوییم کسی را به زور بیاورند - و از کسانی که قبل از سال ۱۹۴۸ که سال تشکیل دولت جعلی اسرائیل است، در فلسطین بوده‌اند - چه مسلمان‌شان، چه مسیحی‌شان، چه یهودی‌شان - نظرخواهی شود. اینها در يك نظرخواهی عمومی، رژیم حاکم بر سرزمین فلسطین را تعیین کنند. این دموکراسی است. چطور برای همه دنیا دموکراسی خوب است، برای مردم فلسطین دموکراسی خوب نیست؟! چطور همه مردم دنیا حق دارند در سرنوشت خود دخالت کنند، اما مردم فلسطین حق ندارند؟! هیچ کس شك ندارد رژیمی که امروز در فلسطین بر سر کار است، رژیمی است که با زور، با حيله و ترفند و با فشار روی کار آمده است؛ در این کسی شك ندارد. صهیونیستها با مسالمت نیامده‌اند؛ مقداری با حيله و ترفند و مقداری با زور سلاح و فشار بر سرکار آمدند؛ لذا يك رژیم تحمیلی دارند. خیلی خوب؛ مردم فلسطین جمع شوند، رأی بدهند و نوع رژیمی را که در این کشور باید حاکم باشد، انتخاب کنند. آن رژیم و آن دولت، تشکیل شود و درباره کسانی که بعد از سال ۱۹۴۸ به سرزمین فلسطین آمده‌اند، تصمیم‌گیری کند؛ هر چه تصمیم گرفت. اگر تصمیم گرفت بمانند، پس بمانند، اگر هم تصمیم گرفت بروند، پس بروند. این، هم آراء مردم است، هم دموکراسی است، هم حقوق بشر است، هم منطبق با منطق فعلی دنیاست. این راه حلّ خوب؛ این راه حل باید اجرا شود".

سپس توضیح می‌دهد که اسرائیل این راه حل را نمی‌پذیرد. پس باید کشورهای اسلامی از سلاح نفت استفاده کرده و صادرات نفت به کلیه کشورهایایی که با اسرائیل رابطه دارند را - فقط به مدت یک ماه - قطع کنند. بعد دنیا این راه حل را خواهد پذیرفت. قطع تمامی روابط با دولت اسرائیل، راه حل مکمل او برای رسیدن به مقصود است.

ث- دو ماه بعد، در 1381/3/14، دوباره راه حل برگزاری رفراندوم را به عنوان "تنها راه حل" مطرح می‌سازد:

"تنها راه حلّ مسأله فلسطین این است که مردم واقعی فلسطین - نه مهاجران غاصب و اشغالگر - چه آنهایی که در داخل فلسطین ماندند، چه آنهایی که در بیرون فلسطین هستند، خود نظام حاکم بر کشورشان را تعیین کنند. اگر اتکاء به آراء يك ملت از نظر مدعیان دموکراسی در دنیا حرف راستی است، ملت فلسطین هم يك ملت است و باید تصمیم بگیرد. رژیم غاصبی که امروز در سرزمین فلسطین بر سر کار

است، هیچ حقی بر این سرزمین ندارد؛ يك رژيم جعلی، دروغین و ساخته دست قدرتهای ظالم است. بنابراین از مردم فلسطین نباید بخواهند این رژیم را به رسمیت بشناسند. اگر کسی در دنیای اسلام این اشتباه را بکند و این رژیم ظالم را به رسمیت بشناسد، علاوه بر این که برای خود روسیاهی و ننگ به وجود خواهد آورد، کار بی‌فایده‌ای هم کرده است؛ چون این رژیم قابل دوام نیست. صهیونیستها خیال می‌کنند توانسته‌اند بر فلسطین مسلط شوند و تا ابد فلسطین متعلق به آنهاست! خیر؛ این‌طور نیست. سرنوشت فلسطین این است که قطعاً يك روز کشور فلسطین خواهد شد. ملت فلسطین در این راه قیام کرده است. وظیفه ملتها و دولتهای مسلمان این است که این فاصله را هر چه بیشتر کم کنند و کاری کنند که ملت فلسطین به آن روز برسد".

ج- به دنبال عقب نشینی نیروهای نظامی اسرائیل از غزه، در 1384/5/28، مجدداً تأکید می‌کند که مذاکرات صلح بدون نتیجه بوده، هیچ دستاوردی برای فلسطینیان نداشته و در طول 70 سال اسرائیل از یک وجب از سرزمین های فلسطینیان از طریق مذاکره عقب نشینی نکرده است. اما مبارزه و مقاومت حزب الله اسرائیل را وادار به عقب نشینی از لبنان کرد، اینک نیز مبارزه و مقاومت فلسطینیان اسرائیل را مجبور به عقب نشینی از غزه کرده است. مسأله فلسطین با واگذاری اندکی از سرزمین های اشغالی حل نخواهد شد. بلکه:

"مسأله‌ی فلسطین فقط يك راه دارد؛ همان چیزی که ما چند سال پیش اعلام کردیم: از فلسطینی‌های اصیل - چه آنهایی که داخل فلسطین هستند، چه آنهایی که در اردوگاه‌ها هستند، چه آنهایی که در کشورهای دیگر هستند؛ چه مسلمان باشند، چه یهودی باشند، چه مسیحی باشند، فرقی نمی‌کند؛ فلسطینی باشند - نظرخواهی کنند؛ هر دولتی که آنها خواستند، سر کار بیاید. آن دولت اگر مسلمان باشد، اگر مسیحی باشد، اگر یهودی باشد، اگر مخلوط باشد، چنانچه برخاسته‌ی از آراء خود فلسطینی‌ها باشد، مورد قبول است و مسأله‌ی فلسطین را حل خواهد کرد. بدون این، مسأله‌ی فلسطین حل نخواهد شد".

چ- استراتژی اش برای محو دولت اسرائیل و تشکیل دولت فلسطینی از طریق برگزاری رفراندوم، یوتویپایی قلمداد می‌شود. به همین یکی از فعالیت های او پاسخ گویی به این سخن است که واقعیت 60 ساله دولت اسرائیل را نمی‌توان به هیچ طریقی نابود کرد. پاسخ او این است (از جمله در 1387/12/14): روسیه کشورهای بسیاری را اشغال کرد و اتحاد جماهیر شوروی را ساخت. چه کسی گمان می‌کرد آن کشورها دوباره استقلال خود را باز یابند؟ فلسطین هم چنین خواهد شد و اسرائیل به سرنوشت شوروی دچار خواهد شد. تنها نتیجه مذاکره با اسرائیل، پذیرش اشغالگری، تن دادن به تحقیر و ذلت، و خدمت به اصطلاح حکومت خودگردان به دولت اسرائیل است.

مسأله دیگر قدرت اسرائیل و پشتیبان اصلی آن آمریکا است که تأسیس دولت فلسطینی را ناممکن می‌سازد. خامنه‌ای این مدعا را هم انکار کرده و می‌گوید با استقامت می‌توان به هدف دست یافت، تنها راه حل مقاومت است (از جمله در 1388/12/8).

ح- در 1390/7/9، ضمن رد طرح نابودی یهودیان و جنگ ارتش های کشورهای اسلامی با اسرائیل، دوباره طرح رفراندوم را مطرح می‌سازد. می‌گوید:

"طرح جمهوری اسلامی برای حل قضیه‌ی فلسطین و التیام این زخم کهنه، طرحی روشن، منطقی و منطبق بر معارف سیاسی پذیرفته شده‌ی افکار عمومی جهانی است که قبلاً به تفصیل ارائه شده است. ما نه جنگ کلاسیک ارتشهای کشورهای اسلامی را پیشنهاد می‌کنیم، و نه به دریا ریختن یهودیان مهاجر را، و نه البته حکمیت سازمان ملل و دیگر سازمانهای بین‌المللی را؛ ما همه‌پرسی از ملت فلسطین را پیشنهاد می‌کنیم. ملت فلسطین نیز مانند هر ملت دیگر حق دارد سرنوشت خود را تعیین کند و نظام حاکم بر کشورش را برگزیند. همه‌ی مردم اصلی فلسطین، از مسلمان و مسیحی و یهودی - نه مهاجران بیگانه - در هر جا هستند؛ در داخل فلسطین، در اردوگاه‌ها و در هر نقطه‌ی دیگر، در یک همه‌پرسی عمومی و منضبط شرکت کنند و نظام آینده‌ی فلسطین را تعیین کنند. آن نظام و دولت برآمده‌ی از آن، پس از استقرار، تکلیف مهاجران غیر فلسطینی را که در سالیان گذشته به این کشور کوچ کرده‌اند، معین خواهد کرد. این یک طرح عادلانه و منطقی است که افکار عمومی جهانی آن را بدرستی درک می‌کند و می‌تواند از حمایت ملتها و دولت‌های مستقل برخوردار شود".

می‌گوید البته دولت اشغالگر اسرائیل این طرح را نمی‌پذیرد "مقاومت سازمان یافته" فلسطینیان در برابر اشغالگران- که "در همه‌ی میثاقهای بین‌المللی به رسمیت شناخته شده و مورد تحسین و تجلیل قرار گرفته"- تنها راه رسیدن به انجام رفراندوم است.

خ- در 1391/6/9 در اجلاس غیر متعهدها در تهران دوباره "راه حل دموکراتیک" خود را مطرح ساخت و گفت:

"ما راه‌حلی عادلانه و کاملاً دموکراتیک را پیشنهاد کرده‌ایم: همه‌ی فلسطینی‌ها، چه ساکنان کنونی آن، و چه کسانی که به کشورهای دیگر رانده شده و هویت فلسطینی خود را حفظ کرده‌اند، اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی، در یک همه‌پرسی عمومی، با نظارتی دقیق و اطمینان‌بخش شرکت کنند و ساختار نظام سیاسی این کشور را انتخاب نمایند و همه‌ی فلسطینیانی که سالها رنج آوارگی را تحمل کرده‌اند، به کشور خود باز گردند و در این همه‌پرسی و سپس تدوین قانون اساسی و انتخابات، شرکت نمایند. آنگاه صلح برقرار خواهد شد".

چه باید کرد؟

در خصوص رویکرد آیت الله خامنه‌ای چند نکته مهم وجود دارد:

یکم- سخن گفتن از "نابودی اسرائیل" آسیب‌های فراوانی به ایران و ایرانیان وارد آورده است. نتانیاهو و همفکرانش آگاهانه این مدعا را به مدعای "نابودی اسرائیل به دست ایران" تقلیل داده و از آفرینش هولوکاستی جدید به دست ایران سخن گفته‌اند. آنان به کمک لابی قدرتمند اسرائیل در آمریکا، فضای جهانی را علیه ایران بسیج کرده، در چنین فضایی شدیدترین تحریم‌های تاریخ را علیه ایران به تصویب رسانده، حتی زیربار استفاده صلح‌آمیز ایران از انرژی هسته‌ای نمی‌روند. خامنه‌ای همیشه گفته است که "آرمان‌گرایی" را باید با "واقع‌گرایی" سازگار کرد. واقعیت این است که ضدیت با دولت اسرائیل به

زیان منافع ملی ایران تمام شده و می شود. "تنش زدایی" در این خصوص بخشی از "نرمش قهرمانانه" باید به شمار رود (رجوع شود به مقاله "[نرمش قهرمانانه خامنه ای و واکنش اوباما](#)").

دوم- آیت الله خامنه ای در این زمینه مطلقاً خردمندانه عمل نکرده است. وقتی هدف او برگزاری رفراندوم با شرکت تمامی فلسطینیان است، خوب چرا فقط و فقط در این خصوص سخن نگفته است؟ سخن گفتن از "نابودی اسرائیل" هیچ گوش شنوایی در سطح بین المللی پیدا نمی کند، اما سخن گفتن از "برگزاری رفراندوم" حداقل شنیدنی و غیر تحریک آمیز است. او می توانست، و می تواند، دائماً بگوید که مدل من، مدل افریقای جنوبی است. به همان شیوه ای که در آنجا با انتخابات قدرت از اقلیت سفید پوست به اکثریت سیاه پوست انتقال یافت، در اینجا نیز با برگزاری رفراندوم، قدرت به اکثریت فلسطینی انتقال خواهد یافت و آنان نام دولت را هم به فلسطین تغییر خواهند داد.

سوم- طرح رفراندوم خامنه ای واقعاً یوتوپایی است. وقتی اسرائیل زیر بار طرح دو دولت- طرح آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا، سازمان ملل- و بازگشت به مرزهای 1967 نمی رود، و با تبدیل مسأله ایران به مسأله اصلی جهانی عملاً مسأله فلسطین را به حاشیه رانده است، چه جای سخن گفتن از جایگزین کردن دولت فلسطینی به جای دولت اسرائیل است؟

چهارم- آیت الله خامنه ای اگر به دنبال کمک به فلسطینیان بود، هرگز نباید از "نابودی اسرائیل" و "افسانه هولوکاست" سخن می گفت. او به همراه محمود احمدی نژاد و هاشمی رفسنجانی بیشترین خدمت را به اسرائیل و نتانیاهو کردند تا با استناد به این سخنان کاذب، دن کیشوت وار و غیر انسانی، صلح با فلسطینیان را به فراموشی بسپارند. خامنه ای با دفاع از طرح دو دولت در جبهه آمریکا، اروپا، روسیه و سازمان ملل قرار می گرفت، و صلح ستیزانی چون نتانیاهو را در انزوا قرار می داد. [محققان اروپایی](#) هم گفته اند که برنامه هسته ای ایران هدف اصلی اسرائیل نیست، بلکه هدف اصلی حفظ هژمونی، برتری نظامی بر منطقه و به حاشیه راندن مسأله فلسطین است.

پنجم- تیم حسن روحانی و ظریف به شدت نتانیاهو را عصبانی کرده اند. این دو نه از "نابودی اسرائیل" سخن گفتند و نه به انکار فاجعه هولوکاست پرداختند. ظریف به صراحت هولوکاست را جنایت علیه بشریت به شمار آورد. زبان دیپلماتیک آنان نتانیاهو را برای بازتولید "ایران هراسی" تنها گذارد. راجر کوهن هم در [نیویورک تایمز نوشته است](#) نتانیاهو بازی امسال را باخت، تا آنجا که بسیاری از متحدان یهودی اش در آمریکا- از جمله دیوید هریس، مدیر اجرایی کمیته یهودیان آمریکا- رویکرد او را زیر سوال برده و بازی علم کردن ایران برای فراموشی حل مسأله فلسطینیان دیگر خریدار چندانی ندارد.

ششم- حقوق بشر آرمانی جهانی است. سخن گفتن از نقض حقوق بشر وظیفه همگانی است و دخالت در امور داخلی هیچ کشوری به شمار نمی رود. همان گونه که نتانیاهو حق دارد از نقض سیستماتیک حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی انتقاد کرده و آن را محکوم کند (البته نه این که دروغ گویانه مدعی شود: "[من فکر می کنم اگر مردم ایران آزاد بودند، شلوار جین می پوشیدند، به موسیقی غربی گوش می دادند](#)"). در صورتی که لباس ها و موسیقی های غربی در میان نسل جوان ایران بسیار گسترده است) و با دروغ کشوری را که طی 150 سال گذشته به هیچ کشوری حمله نکرده "رژیم نازیستی" قلمداد می کند (برای

نمونه به لینک های 1 و 2 و 3 و 4 و 5 و 6 و 7 بنگرید)، رهبران ایران هم حق دارند از نظام آپارتایدی که اسرائیل علیه فلسطینیان ساخته (به توضیح جیمی کارتر، و...) ، انتقاد کنند. رابطه ایران با مسأله فلسطین، صرفاً باید از موضع دفاع از حقوق بشر باشد. ما فلسطینی تر از فلسطینیان نیستیم. اگر فلسطینیان گفت و گو و صلح با دولت اسرائیل را پذیرفته اند، مخالفت با آن توسط ایران نابخردانه به شمار خواهد رفت.

هفتم- دولت ایران حتی می تواند با دولت اسرائیل رابطه داشته باشد. رابطه ترکیه و اسرائیل یک مدل برای چنین روابطی است. مگر حماس و حزب الله- حالا فرض کنیم به طور غیر مستقیم- با دولت اسرائیل مذاکره و توافق نداشته اند؟ چرا دولت ایران و دولت اسرائیل نتوانند چنین کرده و نزاع هایشان را کاهش دهند؟

هشتم- خبر خروج اکثر نیروهای حزب الله از سوریه، احتمالاً معلول فرایند گفت و گوی های ایران و آمریکا و توافق بر سر حل دیپلماتیک مسأله سوریه باشد. بدین ترتیب، برخلاف خیال ننانیا هو، مذاکره ایران و آمریکا و برقراری روابط دوستانه، بر کل مسائل منطقه تأثیر مثبت خواهد نهاد.

منبع: رادیو زمانه، 92/8/10